

## حجیت فهم و تفسیر غیر معصومین از قرآن کریم در روایات شیعه

کاظم قاضی زاده\*  
محدثه مقیمی نژاد داورانی\*\*

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

### ◀ چکیده:

حجیت فهم و تفسیر قرآن برای غیر معصومین یا اختصاص آن به معصومین علیهم السلام از موضوعات مورد اختلاف در میان فقها و محدثین شیعه بوده است. قائلین به حجیت فهم و تفسیر غیر معصومین در مقابل مخالفان خود به روایاتی استناد کرده‌اند. در این مقاله، به بررسی دلالت برخی از این روایات می‌پردازیم که عبارت‌اند از روایاتی که امر به تمسک به قرآن کریم می‌کنند، روایاتی که جایگاه قرآن را در حاکمیت بیان می‌کنند، روایاتی که شرط نافذ بودن شروط را عدم مخالفت آن‌ها با قرآن کریم می‌دانند، روایاتی در مورد استناد معصومین علیهم السلام به قرآن برای سرزنش افراد، روایات دال بر لزوم عرضه روایات به قرآن کریم، روایات دال بر آموزش چگونگی فهم قرآن و آموزش تفریح و استنباط احکام از آیات به اصحاب، روایتی دال بر امکان تشخیص بهترین وجه معانی قرآن برای غیر معصومین و روایاتی دال بر حجت دانستن تفسیر قرآن به قرآن در زبان معصوم.

### ◀ کلیدواژه‌ها:

فهم قرآن، جواز تفسیر قرآن، تمسک به قرآن، روایات عرضه، حکمیت قرآن، تفسیر قرآن به قرآن.

\* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات / ghazizadeh\_kazem@yahoo.com

\*\* کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس / m.moghiminejad@yahoo.com

## مقدمه

قرآن کریم، این آخرین کتاب آسمانی از بدو نزول مورد توجه جامعه‌ای قرار گرفت که مخاطب آن بودند. رسول مکرم اسلام، اهتمام زیادی به تبلیغ و تبیین این کتاب مقدس داشتند. (ر.ک: جمعه: ۲) بر پایه برخی از اخبار، مسلمانان نیز اهتمام زیادی به فهم آیات قرآن کریم داشتند. (ر.ک: سیوطی، ۱۴۲۹ق، ص ۷۶۴) اما به نظر می‌رسد که از همان آغاز، سوء استفاده‌های غرض‌ورزان و سوء برداشت‌های جاهلان، عرصه خطیر فراگیری مفاهیم قرآن کریم را تهدید می‌کرد. از همین روی، پیامبر اکرم ﷺ نسبت به پدیده «تفسیر به رأی» (ر.ک: صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۵۷) و «سخن بدون علم در مورد قرآن» (ر.ک: صدوق، ۱۳۵۷ش، ص ۹۱) هشدار دادند.

اندکی پس از رحلت آن حضرت، دست مغرضان و جاهلان در تفسیر ناصحیح قرآن کریم باز شد. این امر منجر به آن شد که ائمه اطهار علیهم‌السلام در موقعیت‌های مختلف در مقابل آنان بایستند و به روشنگری پردازند. (ر.ک: صدوق، بی‌تا، ج ۱، ص ۸۹)

روایات زیادی در نهی از تفسیر به رأی، از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است. همچنین روایاتی از آن بزرگواران نقل شده است که ظاهرشان دلالت بر قابل فهم نبودن قرآن برای غیرمعصومین و اختصاص تفسیر قرآن یا فهم آن به معصومین علیهم‌السلام می‌کند. (ر.ک: بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۹، «باب فی النهی عن تفسیر القرآن بالرأی، و النهی عن الجدل فیهِ»/ نیز حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۱۷۶ «بابُ عَدَمِ جَوَازِ اسْتِنْبَاطِ الْأَحْكَامِ النَّظَرِيَّةِ مِنْ ظَوَاهِرِ الْقُرْآنِ إِلَّا بَعْدَ مَعْرِفَةِ تَفْسِيرِهَا مِنَ الْأُئِمَّةِ»)

به نظر می‌رسد بر اساس همین روایات، گروهی از شیعیان معتقد شده بودند که فهم قرآن در انحصار معصومین علیهم‌السلام قرار دارد، و تنها بخش‌هایی از قرآن را که تفسیری از آن بزرگواران در مورد آن وارد شده باشد، می‌توان فهمید. شاهد این مطلب آن است که محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی، از رجال نامی شیعه در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم، در آغاز تفسیر معروف خود موسوم به تفسیر عیاشی، بابتی می‌گشاید به نام «فیمن فسّر القرآن برأیه». او در این باب، روایاتی از معصومین علیهم‌السلام در نهی از تفسیر به رأی و عدم فهم قرآن توسط غیرمعصومین می‌آورد. (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱،

ص ۱۷) او در تفسیر خود تنها آیاتی را ذکر می کند که در مورد آنها روایتی در دست داشته است.

تا قرن سوم هجری، تنها شیوه رایج تفسیر، تفسیر به مأثور بود. در تفسیر مأثور، قول و فعل و تقریر پیامبر ﷺ حجیت دارد، و شیعیان همین حجیت را برای جانشینان معصوم آن حضرت نیز قائل اند. از اوایل قرن چهارم، توجه به عواملی همچون کمبود روایات تفسیری، کاستی های روایات موجود مانند ضعف سند، تعارض روایات و وقوع وضع و جعل در آنها، که موجب ضعف و ناکارآمدی این شیوه تفسیری بود، و نیز توجه به عواملی همچون دعوت قرآن به اندیشیدن، و توجه به روایات دال بر جواز اجتهاد در قرآن کریم، و نیز قابلیت های بیشتر تفسیر اجتهادی، به تدریج منجر به اقبال مفسران به تفسیر اجتهادی گردید. (ر.ک: بابایی، رضا، ص ۱۱-۲۲) این مسئله شایان توجه است که در روایات معصومین علیهم السلام، روایاتی دال بر امکان فهم قرآن و حتی تفسیر آن برای غیر معصومین وجود دارد که به نظر می رسد در قرون اولیه چندان مورد توجه نبودند، و پس از آن به تدریج مورد توجه قرار گرفتند.

برخی شواهد حاکی از این است که گذر از مرحله تفسیر روایی با دشواری هایی همراه بوده است. شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) که از بنیان گذاران تفسیر اجتهادی است، در ابتدای تفسیر ارزشمند خود، *التبیان فی تفسیر القرآن*، پس از نقل روایات تفسیر به رأی، به آیات و روایاتی استناد می کند، و آنها را دال بر امکان فهم غیر معصومین از قرآن کریم می داند، و ابراز می دارد که با وجود دلالت این آیات و روایات، «چگونه می توان قائل به این شد که چیزی از ظاهر قرآن فهمیده نمی شود. این گونه سخن گفتن در مورد قرآن معما دانستن قرآن است. معنایی که مراد از آن، تنها بعد از تفسیر و بیانش فهمیده می شود.» او با توجه به دلالت این آیات و روایات، در مورد دلالت روایات نهی از تفسیر به رأی سخن می گوید. (طوسی، بی تا، ج ۱، ص ۵-۷) این امر، بیانگر آن است که هر گونه تفسیر غیر روایی، مصداق تفسیر به رأی شمرده می شد.

از آن پس تا قرن یازدهم، تفاسیر اجتهادی زیادی نوشته شد؛ از جمله: تفسیر

مجمع البيان فی تفسیر القرآن از فضل بن حسن طبرسی، و تفسیر روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن از ابوالفتح رازی در قرن ششم هجری.

اما در قرن یازدهم، چند تفسیر روایی مهم به منصف ظهور رسید. تفسیر البرهان فی تفسیر القرآن از سید هاشم بحرانی، تفسیر نور الثقلین از عبد علی بن جمعه عروسی حویزی و تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی، از مهم ترین تفاسیر روایی این دوره بودند. صاحبان این تفاسیر، جملگی معتقد به عدم جواز تفسیر اجتهادی نبودند، و تفاسیر خود را به این منظور نوشتند؛ برای مثال، حویزی در مقدمه نور الثقلین، این گونه بیان می کند که تفسیر خود را صرفاً به هدف جمع آوری روایات تفسیری اهل بیت علیهم السلام نگاشته است، و عمل دیگر مفسران را که تنها به بیان مسائل صرف و نحوی، لغت، یا مسائل کلامی آیات پرداخته اند، خدمت به قرآن می شمرد. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲) اما سید هاشم بحرانی، عقیده خود را در مورد اختصاص جواز تفسیر به معصومین علیهم السلام بیان داشته است. (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳-۶)

در همین دوران در عالم فقاہت، مسلک اخباری بروز یافت. «این گروه، به پیروی از اخبار و احادیث اعتقاد داشتند، و روش های اجتهادی و اصول فقه را نمی پسندیدند.» (قیصری، ج ۷، ص ۱۶۰) گروهی از آنان فهم قرآن را به طور کلی مختص به معصومین علیهم السلام می دانستند و معتقد بودند فهم غیر معصومین از قرآن کریم معتبر نیست گروهی در مورد فهم ظاهر- و نه نصوص قرآن- این اعتقاد را داشتند. در تعریف نص و ظاهر می توان گفت: لفظ اگر جز آنچه از لغت آن فهمیده می شود، احتمال دیگری در معنای آن نرود، نص نامیده می شود، و اگر احتمالات گوناگونی در معنای آن برود، ولی یک احتمال قوی تر باشد، این لفظ نسبت به آن معنا ظاهر نامیده می شود. (میرزای قمی، بی تا، ص ۱۶۳) به نظر می رسد این عقاید بازگشت به همان عقیده ای بود که در قرون نخستین جریان داشت یعنی این عقیده که فهم قرآن در انحصار ائمه علیهم السلام قرار دارد، و تنها بخش هایی از قرآن را که تفسیری از آن بزرگواران در مورد آن وارد شده باشد، می توان فهمید. در بین چهره های شاخص اخباری در این دوران باید از محمدامین استرآبادی (م ۱۰۳۳ق) و شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ق) نام برد. محمدامین استرآبادی کتاب

الفوائد المدنیة و شیخ حر عاملی کتاب الفوائد الطوسیة خود را با هدف معرفی روش فقهی این گروه و ردّ روش مخالفان خود یعنی اصولیون نوشتند. در مقابل این گروه اصولیون قرار داشتند که فهم غیرمعصومین از ظواهر قرآن را معتبر می دانستند. از جمله میرزای قمی، آخوند خراسانی و شیخ انصاری (قرن سیزدهم) آخوند خراسانی در کفایة الاصول و میرزای قمی در قوانین الاصول، و شیخ انصاری در فرائد الاصول ادله‌ای برای حجیت ظواهر قرآن اقامه کرده‌اند. آیت الله خوئی نیز در البیان فی تفسیر القرآن بحثی در مورد حجیت ظواهر قرآن دارد.

در قرن معاصر قائلین به جواز تفسیر اجتهادی، از جمله علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی دلایلی برای اتقان شیوه تفسیر قرآن به قرآن که از شاخه‌های مهم تفسیر اجتهادی است، اقامه کرده‌اند. علاوه بر این، بسیاری از متأخران که به نگارش کتبی در موضوع مبانی و شیوه‌های تفسیری و کتبی در موضوع معرفی مکاتب تفسیری روی آورده‌اند، دلایلی قرآنی و روایی برای اثبات حجیت فهم و تفسیر غیرمعصومین از قرآن کریم ارائه کرده، و به ردّ دلالت ادله مخالف پرداخته‌اند. از جمله: مبانی و روش‌های تفسیر قرآن عمید زنجانی، مبانی و روش‌های تفسیری شاکر، روش تفسیر قرآن آقای رجبی، کتب روش‌شناسی تفسیر قرآن و مکاتب تفسیری از آقای علی اکبر بابایی.

در این مقاله، روایات مورد استناد قائلین به حجیت فهم و تفسیر قرآن توسط غیرمعصومین بررسی شده است. در این بررسی، تلاش بر آن بوده است که تا حد امکان همه ادله‌ای که توسط محققان ارائه شده است، گردآوری شوند و معرفی گردند. همچنین سعی شده است در مورد کیفیت دلالت این روایات بر حجیت فهم غیرمعصومین قضاوت شود، زیرا به نظر می‌رسد گاهی برداشت‌هایی که از روایات شده است، فراتر یا فروتر از دلالت آنان باشد. در این بررسی، در مورد دلالت روایات بر امکان فهم نصوص یا ظواهر قرآن یا دلالت آن‌ها بر جواز تفسیر قرآن کریم به صورت مستقل سخن گفته شده است، زیرا همان‌طور که گذشت، دیدگاه‌های مختلفی در مورد اختصاص فهم همه قرآن کریم، اختصاص فهم ظواهر آن و همچنین اختصاص تفسیر قرآن به معصومین علیهم‌السلام

وجود دارد، و در اینجا دلالت روایات مطرح شده را بر رد هر یک از این دیدگاه‌ها به صورت مستقل بررسی کرده‌ایم.

## روایات دال بر لزوم تمسک به قرآن کریم

روایات متعددی از معصومین علیهم‌السلام وارد شده است که در آن‌ها افراد را به تمسک به قرآن کریم فرا خوانده‌اند. این روایات با توجه به محتوای آن‌ها به دو دسته مشخص قابل تقسیم‌اند: الف. فرمان تمسک به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام به صورت توأمان ب. فرمان به تمسک به قرآن توأم با بیان صفات آن.

### ۱. فرمان تمسک به قرآن در کنار اهل بیت علیهم‌السلام

شاخص‌ترین روایتی که در این زمینه باید بدان اشاره کرد، حدیث معروف ثقلین است: «... عن جابر قال قال أبو جعفر علیه‌السلام دعا رسول الله أصحابه بمنى فقال يا أيها الناس إنى تارك فيكم الثقلين أما إن تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله و عترتى أهل بيتى فإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» (صفار، ۱۴۰۴، اق، ص ۴۱۴)

از جابر نقل شده است که امام باقر علیه‌السلام فرمود: «رسول الله اصحاب خود را در منا جمع کرد و به آنان گفت: ای مردم من در میان شما دو چیز گرانبها به جای می‌گذارم. تا زمانی که به آن دو تمسک کنید، گمراه نخواهید شد. کتاب خدا و عترت و اهل بیتم. آن‌ها از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند.»

شیخ طوسی در استدلال به این حدیث می‌نویسد: «این حدیث بیانگر آن است که کتاب حجّت است، همان‌گونه که عترت حجّت است، چگونه می‌توان کتابی را که قابل فهم نیست، حجّت دانست؟» (طوسی، بی تا، ج ۱، ص ۵)

یکی از نویسندگان معاصر در مورد این روایت می‌نویسد: «از اینکه در حدیث ثقلین، تمسک به قرآن در عرض تمسک به عترت، شرط گمراه نشدن معرفی شده است، به خوبی معلوم می‌شود که نه تنها از فهم معارف و احکام قرآن کریم و استدلال و استناد به آن ممنوع نیستیم، بلکه تمسک به آن، شرط گمراه نشدن انسان است. گرچه به لحاظ

این که در این حدیث، تمسک به عترت نیز، قرین قرآن و شرط گمراه نشدن معرفی شده است، در هر مسئله و تفسیر هر آیه‌ای، رجوع به روایات معصومین علیهم‌السلام نیز لازم است، ولی اگر بعد از فحص معلوم شد در بیان معنای آیه‌ای، قید یا قرینه یا تفسیر خاصی از معصومین علیهم‌السلام وجود ندارد، نه تنها مانعی از تمسک به ظاهر آیه وجود ندارد، بلکه این روایت دلالت می‌کند تمسک به آنکه مستلزم فهم معنی و تفسیر آن نیز هست، شرط گمراه نشدن انسان است. (بابایی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۰)

نویسنده دیگری می‌نویسد: «این روایت بیشتر بر این امر دلالت دارد که قرآن، کتابی قابل فهم برای مردم است و این طور نیست که فهم همه آیاتش به طور مطلق منوط به بیان معصومان باشد.» (شاکر، ۱۳۸۲ ش، ص ۸۰)

شیخ طوسی به صورت کلی، این روایت را دال بر امکان فهم قرآن توسط غیر معصومین می‌داند، و اشاره‌ای به کمیت و کیفیت این دلالت ندارد. نویسنده‌ای دلالت این روایت را در سطح جواز تفسیر غیر معصومین می‌داند، و دیگری دلالت این روایت بر امکان فهم غیر معصومین را حداقلی می‌داند. در این حد که «این طور نیست که فهم همه آیات قرآن، به طور مطلق منوط به بیان معصومان باشد.»

به نظر می‌رسد، حق مطلب آن است که این روایت، دلالت بر امکان و حجیت فهم غیر معصومین از نصوص و برخی از ظواهر قرآن کریم دارد. فرمان تمسک عام است و نمی‌تواند تنها شامل آیاتی باشد که در معنای خود نص هستند، زیرا تعداد نصوص قرآن اندک است. از این رو، حداقل فهم برخی از ظواهر را هم شامل می‌شود، اما مستلزم آن نیست که تفسیر ظواهر مشکل و مجملات قرآن نیز، برای غیر معصومین ممکن است و مستلزم آن نیست که فردی که به قرآن تمسک جسته است، در آنجا که با مشکل تفسیری برخورد می‌کند، قادر باشد بدون ورود تفسیری از معصومین علیهم‌السلام آن را برطرف سازد.

اینکه فرض نبود روایات تفسیری در مورد برخی از آیات را، دال بر جواز تفسیر غیر معصومین بدانیم، صحیح به نظر نمی‌رسد. این روایت دلالت بر آن ندارد که معصومین علیهم‌السلام در مورد برخی بخش‌های نیازمند به تفسیر، سخنی نگفته‌اند، و بنابراین

مردم خود جایز است به تفسیر آن‌ها پردازند. مشخص نیست که از روایات تفسیری معصومین علیهم‌السلام چه تعداد به ما رسیده است. ای بسا روایات بسیاری صادر شده، اما به ما نرسیده است. لذا نبود روایات تفسیری، نمی‌تواند مستندی برای دلالت روایت ثقلین بر جواز تفسیر قرآن باشد.

در اینجا ذکر نمونه‌ای برای بیان اینکه تمسک به قرآن، دلالت بر امکان فهم همه قرآن برای تمسک کنندگان ندارد، مناسب است. امام علی علیه‌السلام در روایتی که در آن، فرمان به تمسک به قرآن می‌دهند، می‌فرماید: «علیکم بهذا القرآن أحلوا حلاله و حرموا حرامه و اعلموا بمحکمه [بحکمه] و ردوا متشابهه إلی عالمه.» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶ش، ص ۱۱۱)

یکی از مهم‌ترین مواضع نیاز به تفسیر در مورد آیات متشابه است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این مورد می‌فرماید: بر شما باد پیروی از این قرآن. حلال آن را حلال بشمرید و حرامش را حرام بشمرید و به محکم آن عمل کنید، و متشابه آن را به عالمش برگردانید. بر طبق این روایت، افراد مأمور به تمسک به قرآن کریم شده‌اند، اما در مواضعی که به آیات متشابه برخورد می‌کنند و تفسیر آن‌ها را نمی‌دانند، باید از افراد عالم در این زمینه سؤال کنند و فرمان تمسک به قرآن کریم، مستلزم جواز تفسیر آیات مشکله آن برای مخاطبان نیست.

## ۲. فرمان به تمسک به قرآن توأم با بیان صفات آن

روایات فراوانی وجود دارد که در آن‌ها معصومین علیهم‌السلام ضمن بر شمردن صفاتی برای قرآن کریم دال بر هدایتگر بودن آن، مردم را به تمسک به این کتاب آسمانی فراخوانده‌اند.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ علیهم‌السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ... فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ وَ هُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ وَ تَحْصِيلٌ وَ هُوَ الْفَضْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلُ وَ لَهْ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرَةٌ حُكْمٌ وَ



بَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ... لَأُتَخَصَّصَ عَجَائِبُهُ وَ لَأُتَبَلَىٰ غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَىٰ وَ مَنَارُ الْحِكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ فَلْيَجْلُ جَالٌ بَصْرَهُ وَ لِيُبْلِغَ الصِّفَةَ نَظْرَهُ يَنْجُ مِنْ عَطْبٍ وَ يَتَخَلَّصُ مِنْ نَسَبٍ...» (کلینی، ۱۳۶۵ ش، ج ۲، ص ۶۰۰)

در این روایت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرآن کریم را با صفاتی چون راهنما، بیان، جدا کننده حق از باطل (وَهُوَ الْفَصْلُ) دربردارنده عجایب فراوان، دربردارنده چراغ‌های هدایت و... یاد می‌کنند، و افراد را در وقت بروز فتنه‌ها به قرآن کریم ارجاع می‌دهند. حضرت علی علیه السلام نیز در بسیاری از عبارات نهج البلاغه، ضمن بزرگداشت قرآن کریم و برشمردن صفات هدایت‌گرانه آن، همگان را به تمسک به این کتاب الهی فرا می‌خوانند. (خطبه ۹۱ «خطبه الاشباح»، خطبه ۱۵۵، خطبه ۱۷۵، خطبه ۱۹۸، نامه ۵۳)

یکی از نویسندگان معاصر در مورد این روایات می‌نویسد: «در این‌گونه روایات، امکان فهم قرآن مفروغ‌عنه دانسته شده است، زیرا با فرض عدم امکان فهم آیات، تمسک به قرآن برای رهایی از فتنه‌ها بی‌فایده و لغو خواهد بود.» (مصباح، ص ۱۳)

دلالت این دسته از روایات نیز که به طور عام، فرمان تمسک به قرآن کریم داده‌اند، همچون دلالت روایات پیشین است.

## حکمیّت قرآن

امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه به جایگاه حاکمیّت قرآن کریم در جریان حکمیّت اشاره کرده‌اند:

«... فَإِنَّمَا حُكِّمَ الْحَكَمَانِ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ وَ يُمَيِّتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ وَ إِحْيَاؤُهُ لِالْجَمَاعِ عَلَيْهِ وَ إِمَاتَتُهُ لِالْفِتْرَةِ عَنْهُ فَإِن جَرْنَا الْقُرْآنَ إِلَيْهِمْ اتَّبَعْنَاهُمْ وَ إِن جَرَّوهُمْ إِلَيْنَا اتَّبَعُونَا...» (خطبه ۱۲۷، خطبه الاشباح)

روایات دیگری نیز در مورد حاکم بودن قرآن کریم وارد شده است. (ر.ک: عیاشی، ۱۳۸۰ ق، ج ۱، ص ۳ و ۱۸)

آیت الله جوادی آملی در مورد خطبه مذکور می‌نویسد: «امام علی علیه السلام درباره حکمین می‌فرماید: اینان برای حکمیّت برگزیده شدند تا آنچه را قرآن زنده کرد، زنده

سازند و آنچه را قرآن محکوم به مرگ کرد، نابود کنند و زنده کردن آن، اجتماع بر آن است و میراندن آن، جدایی از آن. اگر قرآن ما را به سمت آنان بکشد، از آنها تبعیت می‌کنیم، و اگر آنان را به سمت ما کشید، ما از آنان تبعیت می‌کنیم.» اگر فهم قرآن منحصر به معصومین علیهم‌السلام بود، انتخاب حکمین برای احیای آنچه قرآن آن را زنده نگه داشته و نابود ساختن آنچه قرآن آن را میرانده، بی‌مورد بود. (جوادی آملی، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۱۰۱)

این روایات دلالت بر فهم نصوص و حداقل برخی از ظواهر قرآن توسط غیر معصومین می‌کند. تعداد نصوص قرآن اندک است، و نمی‌توان آن‌ها را ملاک رد به کتاب خدا شمرد. بنابراین، این آیه دلالت بر فهم حداقل برخی از ظواهر قرآن کریم نیز می‌کند، اما در مورد دلالت آن بر جواز تفسیر، باید تأمل کرد.

به نظر می‌رسد حق مطلب آن است که قرار دادن قرآن به عنوان مرجع فصل خصومت، مستلزم تفسیر آن نیست، زیرا اگر مردم در منازعات تنها به نصوص و ظواهر ساده قرآن که برای آن‌ها قابل فهم است، رجوع کنند و آن را مرجع قرار دهند، رجوع به قرآن محقق می‌شود.

### عدم مخالفت با قرآن کریم؛ شرط نافذ بودن شروط

آیت‌الله جوادی آملی در جهت اثبات این مطلب که فهم قرآن کریم منحصر به معصومین علیهم‌السلام نیست، به روایاتی استناد می‌کنند. از جمله آن‌ها روایاتی است که نافذ بودن شروط گوناگون در داد و ستدها را در گرو عدم مخالفت با قرآن کریم می‌داند. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: «مَنْ اشْتَرَطَ شَرْطًا مُخَالَفًا لِكِتَابِ اللَّهِ فَلَا يَجُوزُ لَهُ وَلَا يَجُوزُ عَلَى الَّذِي اشْتَرَطَ عَلَيْهِ وَالْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ فِيمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.» (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۵، ص ۱۶۹)

هر کس شرطی ببندد که مخالف کتاب خدا باشد، جایز نیست به آن عمل کند و کسی که شرط علیه اوست نیز، جایز نیست به آن عمل کند، و مسلمانان باید به شروطی که با کتاب خدا موافقت دارند، عمل کنند.

ایشان می‌نویسد: «از این گونه روایات برمی‌آید که قرآن به صورت یک اصل و مرجع مستقل باید در جامعه انسانی حاکم باشد، و فهم آن نیز برای همه صاحب نظران روش مدار میسور است. اگر قرآن جز از طریق روایات قابل فهم نبود، رجوع به قرآن برای ارزیابی شروط معاملاتی لغو بود. اگر قرآن تنها برای تلاوت بود، هرگز خود معصومین علیهم‌السلام این گونه جامعه بشری را به آن ارجاع نمی‌دادند.» (جوادی آملی، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۹۲)

این روایات فراتر از نصوص دلالت بر حجیت فهم غیر معصومین از ظواهر قرآن کریم دارند. چون به نظر می‌رسد درک مخالفت یا موافقت شروط با کتاب خدا، مستلزم درک حداقل برخی از آیات فقهی قرآن کریم و حجیت استناد به آنهاست، و آیات فقهی در بسیاری از موارد، در معنای خود، ظاهرند و نص نیستند، زیرا احتمال خلاف نیز در مورد آنها داده می‌شود، اما دلالتی بر تفسیر بخش‌های نیازمند به تفسیر ندارند. با توضیحی که در مورد روایات مربوط به عرضه روایت بر قرآن خواهیم داد، این مسئله روشن‌تر خواهد شد.

### استناد معصومین علیهم‌السلام به قرآن برای سرزنش افراد

بر طبق برخی از روایات معصومین علیهم‌السلام برای سرزنش افراد در مورد ترک اموری که انجام آن لازم بوده یا ارتکاب برخی اعمال ناشایست، آیه‌ای از قرآن برای آنان می‌خواندند. به دو نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:

الف. «... عَنْ مَسْعُودَةَ بِنِ زِيَادٍ قَالَتْ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا أَبِیْ أَنْتَ وَ أُمِّیْ اذْخُلْ كَيْفَ لِي وَ لِي جِيرَانٌ عِنْدَهُمْ جَوَارٌ يَتَغَنَّيْنَ وَ يَضْرِبْنَ بِالْأَعْوَدِ فَرَبَّمَا أَطَلْتُ الْجُلُوسَ اسْتِمَاعاً مِنِّي لَهِنَّ فَقَالَ لَا تَفْعَلْ فَقَالَ الرَّجُلُ وَ اللَّهُ مَا آتَيْهِنَّ إِنَّمَا هُوَ سَمَاعٌ أَسْمَعُهُ بِأُذُنِي فَقَالَ لِلَّهِ أَنْتَ أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا فَقَالَ بَلَى وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي لَمْ أَسْمَعْ بِهَذِهِ الْآيَةِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مِنْ أَعْجَبِيٍّ وَ لَا عَرَبِيٍّ لَأَجْرَمَ أَنْتِي لَأَعْوَدُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ أَنَّى أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.» (کلینی،

از مسعدة بن زیاد نقل شده است که گفت: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی به او گفت: پدر و مادرم به فدایتان. من وارد اتاقی از منزلم می شوم. و همسایگانی دارم که اهل غنا هستند. به همین دلیل من نشستن خود را طول می دهم تا به غنای آنان گوش دهم. امام فرمود: این کار را انجام مده. مرد گفت: سوگند به خدا من به نزد آنان نمی روم. تنها صدای آنان را می شنوم. امام فرمود: آیا این سخن خدا را نشنیده ای که «گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.» (اسراء: ۳۶) مرد گفت: آری. اما گویی تا به حال این آیه کتاب خدا را از هیچ عجم و عربی نشنیده بودم، ان شاء الله هرگز این عمل را تکرار نمی کنم و استغفار می نمایم.

در این روایت، امام علیه السلام فرد مذکور را به دلیل غفلت از معنای این آیه شریفه سرزنش می کند، و شخص خاطی پس از تذکر امام علیه السلام در مورد این آیه اظهار ندامت می کند و عرضه می دارد: بله شنیده ام ولی گویی تا الان آن را نشنیده بودم و سریعاً از عمل خود، توبه می کند. به نظر می رسد این آیه در معنای خود نص باشد.

ب. در روایتی حضرت فاطمه علیها السلام بعد از بیان اینکه احکام قرآن کریم، روشن و اوامر و نواهی اش آشکار است، خلیفه وقت را به دلیل بی توجهی به مضمون آیات مربوط به ارث چون «وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (نمل: ۱۶) «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وِثْياً يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (مریم: ۶۵) که گزارش دعای حضرت یحیی علیه السلام برای فرزنددار شدن است. «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (انفال: ۷۵) و... مورد سرزنش قرار می دهد. (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۰۱-۱۰۲)

آیت الله جوادی آملی در مورد این روایت می نویسد: «این گونه استدلال به قرآن کریم نشانه آن است که هرگز در صدر اسلام به مسلمانان القا نشده بود که آنان از قرآن کریم تنها بهره تلاوت دارند، و فهم آن در انحصار معصومین علیهم السلام است، زیرا استنباط معصوم و افتاء بر اساس آنچه استظهار کرده، غیر از احتجاج است. در مقام احتجاج باید طرفین مخاصمه بتوانند از قوت سند احتجاج برخوردار باشند. پس افراد عادی و غیر معصوم که طرف احتجاج بوده اند، ظاهر قرآن را می فهمیدند و فهم آنان نیز حجت بود.» (جوادی آملی، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۹۵) در این روایات نیز، ظاهر آیه شریفه حجت دانسته شده است، چون این آیات نص در معنای خود نیستند، بلکه ظاهر در معنا هستند و احتمال

خلاف در آن‌ها می‌رود. برای مثال در آیه مذکور احتمال می‌رود که این ارث مربوط به امور معنوی بوده باشد نه امور مادی.

## نقد استدلال به این روایات

شیخ حر عاملی چند دلیل بر صحیح نبودن استناد به این روایت ذکر می‌کند:

۱. احتمال تقیه در روایت.
۲. خبر واحد بودن آن و عدم امکان معارضه آن با اخبار متواتر.
۳. نزاع در مورد آیه‌ای است که حدیثی از جانب معصومین علیهم‌السلام در موافقت با آن صادر نشده است، و احادیث زیادی در موافقت با این روایت صادر شده است که بیش از حد تواتر هستند. در مورد تحریم برخی شنیده‌ها که نسبت به عدم نسخ و تأویل آن‌ها نیز اطمینان داریم، بنابراین این روایات بر خلاف مطلوب ما دلالت نمی‌کند.
۴. ما می‌گوییم وقتی نصی موافق یا مخالف ظاهر آیه نقل نشده باشد، و احتمال نسخ و تقیید و تأویل و... در مورد آیه رود، اطمینان به اراده ظاهر آن و اطمینان به معنای مخالف آن، هیچ یک صحیح نیست و لازم است در مورد هر دو مسئله توقف کنیم، و برخورد امام با سؤال کننده به این دلیل بود که به خلاف مضمون آیه اطمینان داشت نه به این دلیل که به ظواهر آن اطمینان نداشت.

۵. همچنین وی استدلال به این روایات را برای اثبات امکان فهم ظواهر قرآن برای غیر معصومین قیاس دانسته - که در مکتب امامیه جایگاهی ندارد - و می‌نویسد: «چگونه استدلال به یک روایت، برای اثبات امر کلی جایز باشد؟ (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۷۶) در پاسخ به اشکالات شیخ حر عاملی می‌توان گفت:

۱. احتمال تقیه مستلزم این است که دلالت روایات مورد استناد شیخ بر عدم حجیت فهم غیر معصومین ثابت شود که این مسئله قابل خدشه است.
۲. پاسخ این مورد نیز با توجه به مورد قبل مشخص می‌گردد.
۳. اگر حجیت این قبیل آیات به دلیل موافقت با روایات بود، صحیح نبود امام علیه‌السلام آن فرد را به دلیل بی‌توجهی به مضمون آیه سرزنش کند، بلکه لازم بود به دلیل

بی توجهی به روایات مؤید آن سرزنش کند.

۴. در این روایت نیامده است که سؤال کننده به خلاف مضمون این آیه اطمینان داشته است. بنابراین این شبهه وارد نیست.

۵. در پاسخ به این اشکال باید گفت: آیاتی که ائمه علیهم السلام بدانها استناد کرده‌اند، در روایات مرتبط، دارای موضوعیت و خصوصیت خاصی معرفی نشده‌اند که بگوییم ملاک استناد به این آیات، این خصوصیت بوده است، در حالی که اگر خصوصیتی موجود بود، ذکر آن لازم بود تا مخاطبان بفهمند در قبال بی توجهی به مضمون چه نوع آیاتی مسئول خواهند بود و توییح خواهند شد. لذا با اندکی تأمل می‌توان پی برد که ملاک همان حجّت بودن نصوص و برخی از ظواهر قرآن برای همگان است. برخی از روایات نشان دهنده حجّت نصوص قرآن برای غیرمعصومین است و برخی روایات دیگر، ظواهر قرآن کریم را نیز برای غیرمعصومین حجّت می‌دانند. البته این روایات دلالتی بر امکان فهم همه قرآن کریم ندارد، و دلالتی بر این ندارد که در بخش‌های غامض و نیازمند به تفسیر نیز، فهم غیرمعصومین از قرآن کریم، حجّت دارد.

## روایات عرضه

در روایات متعددی، معصومین علیهم السلام شیعیان را به عرضه روایات بر قرآن کریم برای تشخیص صحت و ضعف آنها، فرمان داده‌اند. در کتاب کافی در «بابُ الْأَخْذِ بِالسُّنَّةِ وَ شَوَاهِدِ الْكِتَابِ» تعدادی از این روایات آمده است:

«... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ خَطَبَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله بِمَنْى فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّا قُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ.» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۶۹)

از امام صادق عليه السلام نقل شده است که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله در منی خطبه خواندند و گفتند: ای مردم آنچه از من به شما رسید که موافق کتاب خدا باشد، من آن را گفته‌ام و آنچه به شما رسید که مخالف کتاب خدا باشد، من آن را نگفته‌ام.

«... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ.» (همانجا)

از امام صادق عليه السلام نقل شده است: هر حدیثی که با قرآن موافق نباشد، باطل است.

## دلالت این روایات بر قابل فهم بودن قرآن کریم

این روایات دلالت بر حجیت فهم غیرمعصومین از قرآن کریم می‌کنند. شیخ طوسی در مورد این روایات می‌نویسد: «چگونه عرضه بر کتاب خدا ممکن است، در حالی که چیزی از آن فهمیده نمی‌شود؟» (طوسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵)

لزوم عرضه روایات بر قرآن، مستلزم فهم نصوص و حداقل برخی از ظواهر برای غیرمعصومین است. از آنجا که تعداد نصوص زیاد نیست، این روایات، حداقل دلالت بر فهم برخی از ظواهر نیز می‌کنند، زیرا تنها نصوص قرآن نمی‌توانند ملاک عرضه به قرآن واقع شوند.

## دلالت این روایات بر قابل تفسیر بودن قرآن برای غیرمعصومین

آیت‌الله جوادی آملی این روایات را گذشته از اینکه دالّ بر امکان فهم غیرمعصومین از قرآن کریم می‌داند، دالّ بر امکان تفسیر قرآن، به روش تفسیر قرآن به قرآن، برای غیرمعصومین نیز می‌داند. او می‌نویسد: «برای احراز عدم مخالفت با قرآن باید اعتراف کرد که همه معارف و احکام قرآن کریم، هر چند به کمک آیات متناسب، به طور شفاف قبل از مراجعه به سنت روشن است تا بتوان به طور صریح گفت فلان مطلب که در سنت آمده، بعد از عرض بر قرآن روشن شد که مخالف با قرآن نیست. اگر برخی از آیات مبهم باشد، و بدون سنت اصلاً روشن نگردد، هرگز چنین عرضه‌ای و چنین نتیجه‌گیری، ممکن نیست. غرض آنکه، مخالفت با قرآن مانع اعتبار سنت است و فتوا به عدم مخالفت سنت با قرآن متوقف است بر احراز معنا و پیام سراسر قرآن (به طور موجبه کلیه) و اگر بعضی از آیات (به نحو اینجا جزئی) بدون سنت اصلاً مفهوم نگردد و پیام آن معلوم نشود، پس فهم بخشی از قرآن متوقف بر اعتبار سنت است، در حالی که اعتبار سنت نیز به آن است که با هیچ آیه‌ای از آیات قرآن کریم، به نحو سلب کلی مخالف و مباین و معارض نباشد. پس اولاً، همه آیات قرآن روشن باشد، و ثانیاً فهم هیچ آیه‌ای متوقف بر سنت نباشد، و ثالثاً اگر فهم برخی از آیات متوقف بر سنت باشد، در همان محور دور لازم می‌آید و سرانجام چنان دوری، به تناقض مستحیل خواهد بود،

و در این مطلب فرقی بین اثبات حجیت سنت از راه قرآن و حجیت آن از راه معجزه دیگر نیست» (جوادی آملی، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۱۳۸) بعد از آن، او تمایز میان سنت قطعی و غیر قطعی را یاد آور می‌شود و ذکر می‌کند آنچه باید بر قرآن عرضه شود، سنت غیر قطعی است نه قطعی. (همان‌جا)

در نقد سخن وی باید گفت: می‌توان تصور کرد که قسمت‌هایی از قرآن در وهله اول قابل فهم نباشد و لازم باشد آن را با اخبار قطعی معصومین علیهم‌السلام تفسیر کنیم و سپس اخبار غیر قطعی را بر آن عرضه بداریم، و در این صورت محذور دور هم پیش نمی‌آید. بنابراین این روایات دلالت بر فهم غیر معصومین از نصوص و ظواهر ساده قرآن کریم می‌کنند، اما دلالتی بر امکان تفسیر بخش‌های نیازمند به تفسیر برای غیر معصومین ندارند.

## نقد استدلال به این روایات

- شیخ حر عاملی در رد استدلال به این روایات برای اثبات حجیت فهم غیر معصومین از ظواهر قرآن دلایلی می‌آورد که به اهم آنها اشاره می‌کنیم.
۱. احتمال تقیه در احادیث: عرضه احادیث مشکوک بر قرآن موافق مذهب عامه و روایات آنهاست و این قوی‌ترین وجوه ترجیح است.
  ۲. احتمال تقیید در احادیث: این روایات مطلق هستند و ممکن است مقید به آیاتی باشند که تفسیر و تأویل آنها و نسخ نشدن آنها، از جانب ائمه علیهم‌السلام دانسته شده است.
  ۳. این روایات دلالت بر جواز عمل به آیات توأم با احادیث می‌کند و دلالت نمی‌کند بر اینکه آیات وقتی که به تنهایی بیابند نیز، حجت مستقل هستند. (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۷۵)
  ۴. این روایات عام هستند و قابل تخصیص یا مطلق‌اند و قابل تقیید به آیاتی که تفسیر آنها، نسخ نشدن آنها و تأویل آنها از جانب ائمه علیهم‌السلام دانسته شده است و نصوص در شرط کردن این مسئله زیاد هستند و وجهی برای توقف در آنها نیست.



۵. این روایات خیر واحد هستند و قابل معارضه با احادیث متواتر مخالف که احتمال تقیه هم در آنها نمی‌رود، نیستند.

در مورد دو احتمال نخست باید گفت این دو احتمال در صورتی قابل طرح هستند که ادعای شیخ حرّ عاملی در مورد دلالت روایات ائمه علیهم‌السلام بر عدم حجیت فهم غیرمعصومین از ظواهر قرآن اثبات شود. در حالی که عدم دلالت روایات مورد استناد شیخ بر مقصود وی، در جای خود قابل اثبات است.

در پاسخ به دلیل سومی هم که وی آورده است، می‌توان گفت این روایات تنها دلالت بر حجیت ظواهر آیاتی که روایتی در موافقت با آنها از معصومین علیهم‌السلام صادر شده است، ندارند، زیرا برای تشخیص عدم موافقت روایات با قرآن و رد آنها نیز لازم است فهم غیرمعصومین از ظواهر آیات حجیت داشته باشد.

در پاسخ به دلیل چهارم نیز می‌توان گفت اگر روایات را تنها بر آیاتی که ائمه علیهم‌السلام تفسیر کرده‌اند، عرضه بداریم، عرضه واقعی محقق نشده است. به این معنا که عدم مخالفت روایات با قرآن کریم احراز نمی‌گردد، بلکه تنها با برخی از آیات احراز می‌شود و اگر مقصود ائمه علیهم‌السلام این بوده که با برخی از آیات تعارض نداشته باشد، لازم به تصریح بود.

در پاسخ به دلیل پنجم باید گفت عدم دلالت روایات مورد استناد شیخ بر عدم حجیت فهم و تفسیر غیرمعصومین در جای خود قابل مناقشه است، و مضمون بیشتر این روایات دلالت صریحی بر معنای مورد نظر شیخ ندارند. لذا ادعای تواتر این روایات نیز قابل مناقشه است.

### آموزش چگونگی فهم قرآن به اصحاب

روایتی وجود دارد که طبق آن، ائمه علیهم‌السلام چگونگی فهم قرآن کریم را به شاگردان خود آموزش می‌دادند: (ر.ک: دیاری، ۱۳۹۰، ص ۶۲) نمونه را بنگریم: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَلَا تُخْبِرُنِي مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَقُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ وَبَعْضِ الرَّجُلَيْنِ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ

وَجَلَّ يَقُولُ «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» (مائده: ۶) فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُغْسَلَ ثُمَّ قَالَ  
وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ ثُمَّ فَصَّلَ بَيْنَ الْكَلَامِ فَقَالَ «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ» فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ  
بِرُؤُوسِكُمْ أَنَّ الْمَسْحَ بِنِغْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ ثُمَّ وَصَلَ الرَّجُلَيْنِ بِالرَّأْسِ كَمَا وَصَلَ  
الْيَدَيْنِ بِالْوَجْهِ فَقَالَ «وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» فَعَرَفْنَا حِينَ وَصَلَهَا بِالرَّأْسِ أَنَّ الْمَسْحَ عَلَى  
بَعْضِهَا ثُمَّ فَسَّرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلنَّاسِ فَضَيَعُوهُ... (كليني، ۱۳۶۵ ش، ج ۳، ص ۳۰)

از زراره نقل شده است که به امام باقر علیه السلام گفتم آیا مرا آگاه می‌کنید که از کجا دانستید که مسح به قسمتی از سر و پاهاست. امام خندید و گفت: ای زراره رسول خدا این‌گونه فرمود و کتاب هم این‌گونه نازل شد، زیرا خداوند می‌گوید: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» پس دانستیم که شایسته است چهره تماماً شسته شود. سپس فرمود: «وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» سپس بین این دو کلام فاصله انداخت و گفت: «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ» پس هنگامی که گفت: «بِرُؤُوسِكُمْ» دانستیم که مسح به قسمتی از سر است با توجه به جایگاه «باء» سپس پاها را متصل به سر ذکر کرد. همان‌گونه که دست‌ها را متصل به صورت ذکر کرد. پس هنگامی که گفت: «وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» از اتصال آن به «رأس» فهمیدیم که مسح به قسمتی از پاها است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را برای مردم تفسیر کردند، و مردم به این تفسیر بی‌توجهی کردند.

شیخ انصاری ضمن بر شمردن ادله حجیت ظواهر در مورد سؤال زراره «من أين علمت أن المسح ببعض الرأس» و پاسخ امام «لمكان الباء» می‌نویسد: امام در این روایت مورد استفاده حکم از ظاهر آیه را به زراره آموزش می‌دهند. (انصاری، بی تا، ص ۵۹)

### نقد استدلال به این روایت

شیخ حر عاملی در نقد استدلال به این روایت می‌نویسد: «این سخن امام علیه السلام (لمكان الباء) استدلالی از جانب امام علیه السلام است و در جایز بودن آن تردیدی نیست، زیرا امام علیه السلام به آن علم دارند، و مستلزم جواز فهم آن برای دیگران نیست، زیرا دیگران به آن جاهل‌اند. همین‌طور در این روایت به یک آیه استدلال شده است و اگر در مورد بقیه آیات نیز بخواهیم به حکم آیه عمل کنیم، این عمل قیاس است و عمومیتی در لفظ روایت وجود ندارد. در ضمن، شاید این روایت تعلیم احتجاج به قرآن در مقابل

اهل سنت باشد. این موضوع از اینکه زراره در مواضع متعددی برای فتوا دادن به اهل سنت رخصت می‌طلبید، آشکار می‌شود.» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۷۸)

در پاسخ باید گفت: این مسئله که امام علیه السلام با تکیه بر قواعد زبان عربی معنای این آیه را به زراره آموزش می‌دهد، خود به معنی آن است که فهم غیرمعصومین نیز از قرآن کریم ممکن بوده و حجیت داشته است، و گرنه تکیه به قواعد در بیان معنای آیه جایگاهی نداشت، و جا داشت امام علیه السلام علم خود را دلیلی بر بیان این معنا قرار دهند، اما قیاسی بودن این استدلال نیز پذیرفته نیست. در روایت، خصوصیتی برای آیه مورد بحث ذکر نشده است که با توجه به آن، فهم ظاهر این آیه برای غیرمعصومین ممکن دانسته شود. اگر آیه ویژگی خاصی داشت، حق مطلب آن بود که در همین جا در مورد آن خصوصیت سخن گفته شود. سؤال زراره که از اصحاب نزدیک امام علیه السلام بوده است و پاسخ امام علیه السلام نشان دهنده این است که امکان فهم غیر معصومین از ظواهر قرآن کریم، مسئله‌ای پذیرفته شده بوده و در نتیجه، زراره در مورد آنچه نمی‌دانسته، به امام علیه السلام رجوع کرده است.

همچنین وی می‌نویسد: این استدلال به قرآن است در موردی که نصوص زیادی در موافقت با مضمون آن صادر شده است، و دلالت بر جواز آنچه نصی در مورد آن وارد نشده است، ندارد.

در پاسخ باید گفت اگر روایات یا به تعبیری نصوص مبنای استناد بودند، استناد به قرآن وجهی نداشت، اما این روایت گذشته از اینکه دلالت بر فهم ظواهر قرآن توسط غیرمعصومین می‌کند، دلالت بر امکان تفسیر قرآن برای غیرمعصومین می‌نماید، زیرا در این روایت، امام علیه السلام شیوه تفسیر قرآن کریم را با استفاده از قواعد نحوی زبان عربی به شاگرد خود زراره آموزش می‌دهد. مسلماً آنچه امام علیه السلام به وی آموزش می‌دهد، فراتر از فهم نصوص و ظواهر ساده قرآن کریم است که نیاز به فهم ساده‌ای از زبان عربی دارد. در این روایت امام علیه السلام می‌فرماید: «ثُمَّ فَسَّرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلنَّاسِ فَضِيحَةً» یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را برای مردم تفسیر کرده‌اند، اما مردم به آن بی‌توجهی کردند. پس این آیه از آیات نیازمند به تفسیر قرآن بوده است، و به همین دلیل، پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام به

تفسیر آن کرد. تعلیم امام علیه السلام نشان دهنده این مطلب است که ایشان تفسیر قرآن را برای کسانی که روش صحیح تفسیر را از مکتب آنان فرا گرفته باشند، جایز می دانند. اگر تفسیر تنها برای امام علیه السلام جایز بود، وجهی در استناد امام به قواعد نحوی زبان عربی وجود نداشت، زیرا استفاده از این قواعد در فهم قرآن برای غیر آن‌ها ممکن نبود.

### آموزش تفریع و استنباط احکام از آیات

«عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَثَرْتُ فَأَنْقَطَعَ ظُفْرِي فَجَعَلْتُ عَلَى إصْبَعِي مَرَارَةً فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوُضُوءِ قَالَ يُعْرَفُ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ (حج: ۷۸) امسَحَ عَلَيْهِ.» (کلینی، ۱۳۶۵ ش، ج ۳، ص ۳۳)

از عبدالاعلی مولى آل سام نقل شده است که به امام صادق علیه السلام گفتم: لغزیدم و ناخنم افتاد و بر انگشتم مرهمی قرار دادم. چگونه وضو بگیرم؟ فرمود: این مسئله و امثال آن از کتاب خدا دانسته می شود و در دین بر شما سختی قرار نداده است. بر همان مسح کن.

برای اثبات حجیت فهم غیر معصومین از ظواهر قرآن کریم، به این روایت نیز استناد شده است. این مسئله از پاسخی که شیخ حر عاملی به مخالفان خود داده است، دانسته می شود. (حر عاملی، ۱۴۰۳ ق، ص ۱۷۹)

### استدلال به این روایت برای اثبات جواز تفسیر قرآن برای غیر معصومین

برای اثبات جواز تفسیر غیر معصومین نیز به این روایت استناد شده است. یکی از محققین ضمن برشمردن دلایل قائلین به تفسیر اجتهادی به این دلیل اشاره می کند و می نویسد: هویداست که امام علیه السلام در این روایت، روش استنباط احکام از قرآن را به شاگردان خود آموزش می دهند. (شاکر، ۱۳۸۲ ش، ص ۸۱)

استنباط معمولاً در موارد غموض معنی و نیاز به تلاش تفسیری مصداق می یابد. این کلمه به معنی استخراج مجتهدانه است (طریحی، ۱۳۷۵ ش، ج ۴، ص ۲۷۵) و در مورد نصوص و ظواهر که به استخراج معنا نیاز ندارند، کاربرد ندارد.

حق مطلب نیز این است که این روایت، فراتر از امکان فهم ظواهر ساده قرآن، دلالت بر جواز تفسیر غیرمعصومین دارد. توضیح اینکه تشخیص این مسئله که حکم شرعی مورد سؤال در این روایت، یکی از مصادیق این آیه است، از ظاهر الفاظ آن بر نمی آید، و به عبارتی دلالت مفهوم این آیه بر این مصداق مبهم است و کشف آن به نوعی مستلزم تفسیر آن است. لذا طبق این روایت امام علیه السلام از شاگردان خود انتظار داشتند که آیات را در سطح تفسیر آنها درک کنند.

### نقد استدلال به این روایت

شیخ حر عاملی این روایت را به نقل از مخالفان خود ذکر می کند، و در رد استدلال به آن برای اثبات حجیت فهم غیرمعصومین از ظواهر قرآن می نویسد: «نصوص زیادی دلالت بر معنای این آیه می کنند، و دلایل عقلی و نقلی دلالت بر بطلان تکلیف فوق طاعت می کنند و بر اینکه هر واجبی در هنگامی که عمل به آن دشوار شود، ساقط می گردد. نزاع در عمل به آیاتی نیست که ادله عقلی و نقلی فراوانی با آن موافق است و در این روایت دلالتی بر امکان استدلال به سایر آیات وجود ندارد، مگر به طریق قیاس که باطل است.» (حر عاملی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۷۹)

این نقد وارد نیست، زیرا امام علیه السلام می فرماید: این مسئله و امثال آن از کتاب خدا دانسته می شوند. اگر حجیت آیه مورد استدلال وابسته به دلایل عقلی و نقلی موافق با آن بود، آن طور که شیخ حر عاملی ادعا می کند، شایسته تر بود امام بگوید این مسئله و امثال آن از این دلایل عقلی و نقلی دانسته می شود و در این صورت، قرار دادن قرآن به عنوان ملاک استنباط این حکم، وجهی نداشت. در مورد قیاسی بودن استدلال به این روایت نیز همچون مورد پیشین باید گفت اگر این آیه خصوصیتی در این زمینه داشت، لازم بود امام آن را ذکر کند.

### امکان تشخیص بهترین وجه معانی قرآن برای غیرمعصومین

در برخی کتب روایی و تفسیری، روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است با این مضمون:

«القرآن ذلول ذو وجوه فاحملوه علی أحسن الوجوه»: قرآن کریم قابل حمل بر وجوه گوناگونی است. پس آن را بر بهترین وجه آن حمل کنید. (طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۴، ص ۱۰۴؛ احسانی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۰۴)

شیخ طبرسی در مقدمه مجمع البیان، دلایلی برای اثبات قابل فهم بودن قرآن کریم برای غیرمعصومین می آورد که یکی از آنها، دلیل فوق است. (مقدمه مجمع البیان، فن سوم)

فیض کاشانی نیز به این روایت استناد کرده است. از کلام او این گونه برداشت می شود که این روایت را دلیلی بر قابل فهم بودن باطن قرآن برای غیرمعصومین می شمرد. وی می نویسد: «کسی که گمان کند قرآن معنایی جز ترجمه ظاهری ندارد، خطا کرده است. بلکه قرآن و اخبار دلالت بر این می کنند که صاحبان فهم مجال گسترده ای در فهم قرآن کریم دارند.» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۶) سپس به ادله ای از جمله آیه مذکور استناد می کند.

آیت الله جوادی آملی در توضیح این روایت می نویسد: «شاید یکی از معانی حدیث مأثور از رسول اکرم ﷺ این باشد که قرآن کریم معارف طولی متنوع و مطالب عرضی متعدّد دارد؛ اگر جمع بین همه آنها میسر نشد، آن را بر بهترین وجه حمل کنید.» (جوادی آملی، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۱۳۰)

همان طور که می بینیم آیت الله جوادی آملی نیز این احتمال را در معنای این روایت داده است که بواطن قرآن یا به تعبیر ایشان، معارف طولی متعدّد جزء وجوه قرآن کریم محسوب شوند.

## بررسی دلالت این روایت

در مورد دلالت این روایت باید گفت این روایت، دلالت بر حجّیت فهم غیرمعصومین از نصوص و ظواهر قرآن کریم و فراتر از آن، دلالت بر جواز تفسیر قرآن برای غیرمعصومین دارد. همچنین احتمال می رود همان طور که گفته شده است، دلالت بر امکان فهم معانی باطنی قرآن کریم برای غیرمعصومین نیز داشته باشد.

در مورد دلالت این آیه بر امکان تفسیر قرآن توضیح بیشتری لازم است. یکی از عوامل مهمی که قرآن کریم را نیازمند به تفسیر می‌کند، ذو وجوه بودن آن است و اینکه گاهی احتمالات گوناگونی در مورد آیات و عبارات قرآن کریم می‌رود. برخی از دلایل ذو وجوه بودن قرآن کریم عبارت‌اند از: استفاده از الفاظ مشترک در آیات، حذف در کلام و تردید در محذوف، مشخص نبودن مرجع ضمیر، مشخص نبودن مواضع وقف و ابتدا، احتمال حقیقت و مجاز، احتمال زیادت کلمه، احتمال اینکه کلام ترتیب طبیعی خود را داشته باشد یا در آن تقدیم و تأخیر رخ داده باشد، احتمال اینکه حکم منسوخ باشد یا محکم، اختلاف در وجوه اعراب، اختلاف در تعیین مستثنی منه.

با توجه به اینکه در روایت مذکور، قرآن کریم به صورت مطلق ذو وجوه دانسته شده است، همه این موارد مختلف می‌تواند در مفهوم این روایت، لحاظ گردد و با نظر به اینکه خطاب این روایت عام است و تنها شامل ائمه علیهم‌السلام نمی‌شود، این روایت به روشنی دلالت بر جواز تفسیر غیر معصومین از قرآن کریم در این موارد می‌کند.

### حجت دانستن تفسیر قرآن به قرآن در زبان معصوم

از دیدگاه برخی از مفسران شیعه که مروج شیوه تفسیری قرآن به قرآن هستند، مبانی صحّت روش تفسیر قرآن به قرآن را می‌توان در روایات جستجو کرد. علامه طباطبایی به نقش روایات در آموزش شیوه صحیح تفسیر که همان تفسیر قرآن به قرآن است، اشاره می‌کنند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۲)

آیت‌الله جوادی آملی نیز معتقد است معصومین علیهم‌السلام مفسران را به این شیوه تفسیری ارجاع می‌دادند. او می‌نویسد: «تفسیر قرآن به قرآن، سیره عملی اهل بیت علیهم‌السلام بود؛ چنانکه ارجاع مفسران به این روش نیز در سیره عملی آن ذوات مقدس کاملاً مشهود است؛ مانند اینکه حضرت علی علیه‌السلام فرموده است: "... كِتَابِ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ..." (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳) شما به واسطه کتاب خدا می‌بینید، سخن می‌گویید و می‌شنوید و قسمتی از قرآن

در مورد قسمت دیگر سخن می‌گوید و قسمتی از آن بر قسمت دیگر شهادت می‌دهد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۷۰)

این روایت، دلالت بر ارجاع مسلمانان به شیوه تفسیر قرآن به قرآن دارد. امام علیه السلام در این روایت، ضمن بیان صفات حیات بخش قرآن و دعوت به تمسک به این کتاب الهی، از مفسر بودن قسمتی از قرآن نسبت به قسمتی از آن سخن می‌گوید که طبعاً ارجاع به شیوه تفسیر قرآن به قرآن از آن فهمیده می‌شود، اما این روایت دلالت فراتری نیز دارد و آن هم اینکه در مورد افرادی است که به واسطه قرآن می‌بینند و می‌شنوند و سخن می‌گویند. یعنی قرآن کریم چنان تأثیری در زندگی‌شان گذاشته است که چشم و گوش و زبان آنان، جملگی تحت فرمان قرآن کریم است، این خصوصیت هم آشنایی و علم آنان را به قرآن کریم مد نظر دارد، و هم انس و علاقه روحی آنان را با این کتاب عظیم. یقیناً آنان این لیاقت را دارند که شاهد بودن قسمتی از قرآن کریم، نسبت به قسمت دیگر را درک کنند. بنابراین این روایت در عین اینکه دلالت بر جواز تفسیر غیر معصومین دارد، گوشه‌ای از خصوصیات مورد نیاز مفسر را نیز بیان می‌کند.

### نمونه‌ای از آموزش شیوه تفسیر قرآن به قرآن در زبان معصوم

«عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّفَثِ وَالْفُسُوقِ وَالْجِدَالِ قَالَ أَمَّا الرَّفَثُ فَالْجَمَاعُ وَأَمَّا الْفُسُوقُ فَهُوَ الْكَذِبُ أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ" (حجرات: ۶) وَالْجِدَالُ هُوَ قَوْلُ الرَّجُلِ لِمَا وَ اللَّهِ وَ بَلَى وَ اللَّهِ وَ سَبَابُ الرَّجُلِ الرَّجُلِ» (صدوق، ۱۳۶۱ش، ص ۲۹۴)

از زید شحام نقل شده است که از امام صادق علیه السلام از معنای «رفث» و «فسوق» و «جدال» سؤال کردم. فرمود: «منظور از رفث، نزدیکی است و منظور از فسوق، دروغ است. آیا این سخن خدا را نشنیده‌ای که «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک و ارسای کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید.»

در این روایت، زید الشحام در مورد تفسیر «رفث، فسوق و جدال» که در آیه ۱۹۷ بقره ممنوع شمرده شده‌اند، از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند. امام علیه السلام ضمن بیان معنا و



مصدق این سه واژه، «فسوق» را به معنای کذب می‌داند، و آیه ۷ حجرات را که در مورد تحقیق در خبر فرد فاسق است، شاهی بر این معنا می‌شمارد و به فرد پرسش کننده می‌گوید آیا تا کنون این آیه را نشنیده‌ای؟ این پرسش امام علیه السلام نشان دهنده این است که اگر فرد مذکور پیش از آن به این آیه توجه می‌کرد، خود به تفسیر فسوق پی می‌برد، و این سؤال برای او به وجود نمی‌آمد.

### شرایط تفسیر غیر معصومین برای پرهیز از تفسیر به رأی

تا اینجا مشخص گردید که برخی از روایات، دلالت بر جواز تفسیر قرآن برای غیر معصومین دارند، اما اکنون این سؤال پیش می‌آید که چه تفاوتی میان تفسیر مجاز غیر معصومین با تفسیر به رأی که ممنوع است، وجود دارد؟ پیش از این اشاره شد که در برخی روایات از تفسیر به رأی نهی شده است. بررسی جامع همه روایات نهی از تفسیر به رأی برای بیان مفهوم این روایات، نیازمند پژوهشی جداگانه است، اما می‌توان در اینجا به اجمال اشاره کرد که اقوال گوناگونی در معنای روایات نهی از تفسیر به رأی وارد شده است که در این میان، قول به اینکه مراد از تفسیر به رأی تفسیر بدون علم است، بیشتر مورد توجه بوده است. شواهد گوناگونی اعم از قراین متصل و منفصل در روایات، برای تأیید این معنا اقامه شده است؛ برای مثال: «و من فسّر القرآن برأیه فقد افتری علی الله الکذب، و من أفتی بغير علم لعنته ملائکة السماء و الأرض، کل بدعة ضلالة، و کل ضلالة سبیلها إلی النار.» (صندوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۵۶) در این حدیث، تفسیر به رأی در کنار افتای بدون علم قرار گرفته، هر دو از مصادیق بدعت تلقی شده است. معلوم است که مراد از فتوای بدون علم، همان افتای به رأی است و گر نه مجتهد جامع شرایط افتاء گرچه رأی خود را اظهار می‌دارد، لیکن آن رأی عالمانه هرگز مصداق افتای بدون علم نیست. در تفسیر به رأی نیز مطلب همین‌طور است. (برای آشنایی با شواهد و استدلال‌های بیشتر در این زمینه رک: جوادی آملی، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۱۸۳ - ۱۸۰ / طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۸۷ / شاکر، ۱۳۸۲ش، ص ۸۹)

قول دیگری که گفته شده، این است که منظور از تفسیر به رأی، تفسیر بر اساس پیش‌فرض‌هاست. به این معنا که کسی عقیده‌ای در مورد چیزی دارد و به چیزی میل دارد و قرآن را بر وفق رأی و هوایش تفسیر می‌کند تا برای صحیح دانستن مقصودش به آن احتجاج کند. این قول نیز شواهدی روایی دارد؛ برای مثال حضرت علی (ع) در جایی می‌فرماید: «ایاک ان تفسر القرآن برأیک حتی تفقهه عن العلماء» (بحار الانوار، ۱۴۰۳، ج ۸۹، ص ۱۰۷) همچنین در روایاتی دیگر عباراتی مانند «من قال فی القرآن برأیه...» و یا «من فسر القرآن برأیه...» آمده است که ناظر بر این موضوع است. (همان، ج ۸۹، ص ۱۱۰ و ۱۱۱)

در این روایت، از فردی که رأی خود را بر قرآن کریم تحمیل کند، نکوهش شده است. گرچه عبارت تفسیر به رأی در این روایت نیامده است، اما این روایت می‌تواند مبنی برای روایات تفسیر به رأی باشد. با توجه به این قراین و شواهد، این دو معنا برای روایات تفسیر به رأی، بیشتر قابل پذیرش است و البته ترکیب آن‌ها نیز صحیح است یعنی تفسیر به رأی عبارت است از: تفسیری بر اساس پیش‌فرض‌ها و بدون مقدمات لازم علمی.

می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت کسی که می‌خواهد قرآن را تفسیر کند، لازم است اولاً آگاهی‌های لازم را در این جهت به دست آورد. لغت‌شناسی، آشنایی با قواعد زبان عربی، آشنایی با سیاق، سبب نزول، روایات تفسیری، انواع علوم قرآنی مثل مکی و مدنی و محکم و متشابه از جمله علوم مورد نیاز مفسر هستند (برای آشنایی بیشتر با علوم مورد نیاز برای مفسر ر.ک: رجبی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۶-۲۸۸) ثانیاً باید از هر نوع پیش‌داوری به دور باشد، و به عبارت دیگر، شاگرد قرآن باشد نه آموزگار آن.

یک مفسر علاوه بر علوم مورد نیاز، باید خصوصیات روحی بالایی داشته باشد. در روایتی از نهج‌البلاغه که پیش از این گذشت (خطبه ۱۳۳) یکی از خصوصیات مورد نیاز مفسر، انس با قرآن کریم بود به گونه‌ای که تأثیر قرآن کریم در تمام زندگی وی نمودار شود. حلم و بردباری، دوری از تکبر و داشتن دقت علمی از دیگر خصوصیات مورد

نیاز مفسر است. (برای آشنایی بیشتر با خصوصیات مورد نیاز مفسر ر.ک: همان، ص ۲۹۸-۳۰۵)

## برخی از انتقادهای کلی شیخ حر عاملی به استدلال به روایات جواز و پاسخی به آنها

۱. استدلال به این روایات دوری است، زیرا استدلال به ظواهر است برای عمل به ظواهر و چیزی از آنها نص نیست.

پاسخ: از دیدگاه اصولیون نیز همچون اخباریون، ظواهر سنت قابل عمل است، مگر خلاف آن ثابت شود. بنابراین محذوری در استدلال به ظواهر سنت برای اثبات حجیت ظواهر قرآن وجود ندارد.

۲. احتمالات زیادی در معنای این روایات می‌رود و وقتی احتمال مطرح شود، استدلال باطل می‌گردد.

پاسخ: ظاهر این اخبار دلالت بر قابل فهم بودن ظواهر قرآن برای غیرمعصومین می‌کند، و عمل به ظواهر ملاک است، و این مسئله که احتمالات دیگر مراد باشند، نیازمند اثبات است.

۳. اینها اخبار آحاد هستند و نمی‌توانند معارض اخبار متواتر باشند.

۴. این اخبار موافق با تقیه هستند و بر آن حمل می‌شوند. (حر عاملی، ۱۴۰۳ق،

ص ۱۷۷)

پاسخ: پاسخ به موارد ۳ و ۴ در ذیل موضوعات «عدم مخالفت با قرآن کریم: شرط نافذ بودن شروط» و «روایات عرضه» مشخص شد.

## نتیجه‌گیری

روایات زیادی دلالت بر امکان فهم قرآن برای غیرمعصومین می‌کنند. برخی از روایات تنها دلالت بر فهم نصوص و ظواهر ساده قرآن برای غیرمعصومین می‌کنند، و برخی از آنها دلالت بر این دارند که تفسیر قرآن نیز برای غیرمعصومین ممکن است. روایاتی که

امر به تمسک به قرآن کریم می‌کنند، روایاتی که جایگاه قرآن را در حاکمیت بیان می‌کنند، روایاتی که شرط نافذ بودن شروط را عدم مخالفت آن‌ها با قرآن کریم می‌دانند، روایات دال بر استناد معصومین علیهم‌السلام به قرآن برای سرزنش افراد و روایات دال بر لزوم عرضه روایات به قرآن کریم، دلالت بر امکان فهم غیرمعصومین از نصوص و ظواهر ساده قرآن کریم برای غیرمعصومین می‌نمایند.

روایات دال بر آموزش چگونگی فهم قهرآن و آموزش تفریع و استنباط احکام از آیات به اصحاب، روایت دال بر امکان تشخیص بهترین وجه معانی قرآن برای غیرمعصومین، و روایاتی دال بر حجت دانستن تفسیر قرآن به قرآن در زبان معصوم دلالت بر جواز تفسیر قرآن برای غیرمعصومین می‌نمایند، اما مفسر غیرمعصوم لازم است شرایط علمی و روحی ویژه‌ای داشته باشد تا در ورطه تفسیر به رأی گرفتار نشود.



## مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

### منابع

۱. قرآن کریم.
۲. احسانئی، ابن ابی جمهور؛ *عوالی الآلی*؛ قم: سید الشهداء علیهم‌السلام، ۱۴۰۵ق.
۳. امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام؛ *نهج البلاغه*؛ قم: دار الهجرة، بی تا.
۴. انصاری، مرتضی؛ *فرائد الاصول*؛ بی جا: بی تا.
۵. بابایی، رضا؛ «زمینه‌های ذهنی و تاریخی تفسیر اجتهادی»؛ نشریه پژوهش و حوزه، سال اول، شماره ۱۹.
۶. بابایی، علی اکبر؛ *مکاتب تفسیری*؛ تهران: سمت، ۱۳۸۱ش.
۷. بحرانی، سید هاشم؛ *البرهان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۱، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۸. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ *غرر الحکم و درر الکلم*؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ش.
۹. جوادی آملی، عبدالله؛ *تسنیم: تفسیر قرآن کریم*؛ ج ۷، قم: اسراء، ۱۳۸۷ش.

۱. حر عاملی، محمد بن حسن؛ *النفاید الطوسیة*؛ قم: العلمیه، ۱۴۰۳ق.
۱۱. \_\_\_\_\_؛ *وسائل الشیعه*؛ قم: مؤسسه آل البیت (ع)، ۱۴۰۹ق.
۱۲. دیاری بیدگلی، محمدتقی؛ «نقش و کارکرد روایات تفسیری معصومان (ع) با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی»؛ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال سوم، شماره ۵، بهار و تابستان ۱۳۹۰.
۱۳. رجبی، محمود. *روش تفسیر قرآن*. چاپ دوم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵ش.
۱۴. سیوطی، جلال الدین؛ *الاتقان فی علوم القرآن*؛ بیروت: مؤسسه الرسالة الناشرین، ۱۴۲۹ق.
۱۵. شاکر، محمد کاظم؛ *مبانی و روش های تفسیری*؛ قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۲ش.
۱۶. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی؛ *التوحید*؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۳۵۷ش.
۱۷. \_\_\_\_\_؛ *علل الشرائع*؛ قم: مکتبه الداوری، بی تا.
۱۸. \_\_\_\_\_؛ *کمال الدین*؛ قم: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۱۹. \_\_\_\_\_؛ *معانی الأخبار*؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ش.
۲۰. صفار، محمد بن حسن بن فروخ؛ *بصائر الدرجات*؛ قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۲۱. طباطبایی، محمد حسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۲۲. طبرسی، ابو منصور احمد بن علی؛ *الإحتجاج*؛ مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.
۲۴. طریحی فخرالدین؛ *مجمع البحرین*؛ ج ۳، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن؛ *التبیان فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۶. عروسی حویزی عبد علی بن جمعه؛ *تفسیر نور الثقلین*؛ ج ۴، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۲۷. عیاشی، محمد بن مسعود؛ *تفسیر العیاشی*؛ تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۲۸. فیض کاشانی، ملا محسن؛ *تفسیر الصافی*؛ ج ۲، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.
۲۹. قیصری، احسان؛ «اخباریان»؛ *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*؛ ج ۷.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۳۱. مجلسی، محمدباقر؛ *بحار الانوار*؛ تحقیق ابراهیم میانجی و محمدباقر بهبودی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.

۲۵۰ □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال سوم، شماره ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰

۳۲. مصباح، محمدتقی؛ «امکان و جواز فهم قرآن»؛ ماهنامه علمی ترویجی معرفت، شماره ۱۲۲.

۳۳. میرزای قمی، ابوالقاسم؛ قوانین الاصول؛ بی جا: بی نا، بی تا.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی